

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۳

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی

فریبا شاکر^۱

سوسن آل رسول^۲

زرین تاج پرهیزکار^۳

چکیده:

در این مقاله با استخراج و تحلیل اشعار سنایی از مجموعه آثارش دیدگاه عرفانی وی نسبت به عشق، این عنصر مهم در عرفان اسلامی مشخص می‌گردد. عشقی که در همه عالم ساری و جاری است و اساس خلقت و ذات پنهان آفرینش است. عشقی که خود معشوق بذر آن را در دل عاشق نهاده و با دلبری‌ها و ترفندهای بسیار، عاشق را به خود مجذوب می‌کند. عشقی که عاشق را بدانجا می‌رساند که دیگر خود را ندیده و فقط معشوق بر وی تجلی می‌کند. چرا که باطن عاشق عین ظهور معشوق است.

کلید واژه‌ها:

عشق، عاشق، معشوق، سنایی، عرفان اسلامی.

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

^۲ - استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج. نویسنده مسئول: s_alerasoul@kia.ac.ir

^۳ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

پیشگفتار

عشق عطیه‌ای الهی است که انسان با پذیرش آن، امانتدار حضرت حق می‌گردد و با این که موجودی خاکی است به افلاک بار می‌یابد. نوری است که از ازل سر برآورده تا ابد خواهد تابید. عشق در واقع ذات پنهان جنبش آفرینش خداست و به همین لحاظ حقیقتی است ازلی و ابدی و آن را نهایی نیست. هر چه به ظهور رسیده و هر چه هست همه آینه جمال او و در حقیقت جمال عشق است. عشق کیمیایی است که انسان را بر موجودات دیگر تعالی و برتری می‌بخشد و اکسیری است ناشناختنی که انسان را به آینه تمام نمای تجلیات حق تبدیل می‌کند.

سنایی به عنوان شاعر عارفی که عشق و محبت در اشعارش موج بزند شناخته نشده است. اما از آن جایی که عرفان اسلامی و عشق جدا ناشدنی هستند، می‌توان آن را در ابیاتی پراکنده از لا به لای اشعارش استخراج کرده و با چینی نو ارائه نمود. مقاله حاضر با جست و جو در آثار سنایی به این امر پرداخته است و عشق را در قوس نزول و صعود وجود با زبان سنایی تحلیل می‌نماید.

نقش عشق در خلقت و آفرینش

در عرفان اسلامی، بسیاری عشق را جزء فطرت انسان می‌دانند و آن چه را که موجب ارتباط خالق و مخلوق و همچنین پیدایش عالم می‌باشد، همان عشق به معنای حُب ذاتی حضرت حق به حق معرفی می‌نمایند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸: ۲۸۸) از نظر سنایی نیز عشق در وجود انسان فطری و مادرزادی است:

گیرم از راه وفا و بندگی یکسو شویم

چون کنیم ای جان بگو، این عشق مادرزاد را

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۴)

همچنین وی معتقد است که ارتباط خاصی ما بین خداوند و انسان برقرار است. او جهان را در مقایسه با انسان، زبون و پست می‌داند و انسان را برگزیده خالق هستی می‌شمارد و مورد عشق و محبت او:

گفت من دستگیر لاهوتم فائد و رهنمای ناسوتم

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۳۵

در جهانی که بخت جای منست این جهان جمله زیر پای منست
نظر حق به ماست از همه خلق خلقت ما جداست از همه خلق
(سنایی، ۱۳۶۲: باب ۶، نفس کلی)

و در جایی دیگر می گوید:

عشق آن معشوق، خوش بر عقل و برادرک زد
عشق بازی را بکرد و خاک بر افلاک زد
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۱۱)

از نگاه سنایی عشق و عنایت خاص پروردگار عالم که به انسان تعلق گرفته و او را اشرف مخلوقات نموده، فضلی بوده که خاک را به افلاک رسانده و تاج بزرگی و شرف بر سر انسان نهاده است:

گر نبود زوی عنایت پاک کی شدی تاج دار مشتی خاک
(سنایی، ۱۳۸۳: باب اشکرو شکایت)
فضل او آوریدت اندرکار ورنه بر خاک کی بُد این بازار
(همان)

سنایی بر انسان نهیب می زند و او را به تفکر در آفرینش انسانی خویش وا می دارد و او را متوجه رابطه‌ی شگفت‌انگیز پر مهر و محبتی می‌نماید که میان خالق و مخلوق جاری است. محبت حضرت پروردگار به انسان قابل مقایسه با هیچ محبتی نبوده و بی نظیر و بی همانند است تا جایی که محبت والدین نسبت به فرزند در مقایسه با محبت خداوند نسبت به انسان بسیار ناچیز می‌نماید:

آن نبینی که پیش‌تر ز وجود چون تو را کرد در رحم موجود
روزیت داد نه مَه از خونی کردگار حکیم بی چونی
(سنایی، ۱۳۸۳: باب احکمت و سبب روزی)
او ز ناچیز چیز کرد تو را خوار بودی عزیز کرد تو را
(همان، توحید)

عشق آخرین حد محبت یا کمال محبت می‌باشد و محبت صفتی از صفات حق تعالی

است. (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۳۸) و اما آغاز محبت نیز از سوی اوست - چنان که انتظار نیز می‌رود - «و يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ» (سوره مائده/۵۴).

خداوند انسان را مکرم گردانیده و جلوه هستی قرار داده است و مابقی آفرینش را در اختیار انسان قرار داده یا به خاطر او خلق کرده است:

در نگر تا که آفرید تو را؟ از برای چه برگزید تو را؟
خاک بودی تو را مکرم کرد زان بسّت جلوه دو عالم کرد
(سنایی، ۱۳۸۰: کرامت بنی آدم)
آفرینش همه غلام تو آند از پی قوت و قوام تو آند
(همان)

عشق در جهان بینی عرفانی سنایی پایه و اساس آفرینش است. جهان بر اساس عشق آفریده شد و عشق اول، عشق حضرت حق بود بر خویشتن خویش، حق تعالی خواست جمال خویش را به جلوه درآورد بنابراین حقیقتی را خلق فرمود به نام حقیقت محمدیه (قیصری، ۱۳۸۱: ۱۶۳/۱) که آینه تمام نمای اسماء و صفات او بود و آن حقیقت را در صورت سید المرسلین، خاتم النبیین حضرت محمد صلی... علیه و آله متجلی نمود و جلوه کامل خویشتن را در انسان کامل برای جهانیان جلوه‌گر ساخت و حدیث معروف «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» را در حق ایشان فرمود:

ای نقش نگین تو «لَعْمُرْکَ» وی خلعت خلقت تو «لولاک»
بر بوی خط تو روح پاکان از عقل بشسته تخته‌ها پاک
با نقش تو گفته نقش بندت «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ»
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۲۱۷)

سنایی از وجود نازنین حضرت محمد صلی... علیه و آله در جاهای مختلفی یاد کرده، نمونه‌های ذکر شده در رابطه با مبدئیت عشق در خلقت می‌باشد، همچنین از این قبیل در جای دیگری می‌فرماید:

نور فلک را مایه‌ای، روح ملک را دایه‌ای

بر فرق عالم سایه‌ای، شد فوق و تحت از تو خرم امروز و فردا

زان توسست، اصل دو عالم جان توسست
رضوان کنون مهمان توسست، ارواح را داری خَدم
(همان، قصیده ۱۰۸)

نقش عشق در سیر و سلوک و کمال انسان

همان طور که آغاز و صدور عالم، بر مبنای حرکت حَبّی یا همان عشق است، رجوع و بازگشت آن نیز با شوق و عشق وصول به خدا انجام می‌گیرد. همه عالم در جست و جوی مرکزی برای تعالی و در طلب دائمی برای مستقری همیشگی است. با توجه به مراتب وجودی انسان گوهر عشق در وی به صور مختلف بروز می‌کند. متعلق آن از دنیا و مافیها گرفته تا ذات بی همتای الهی می‌تواند باشد، که سنایی عشق را آن زمان حقیقی بر می‌شمرد که معشوقش نیز حقیقی یعنی تنها حقیقت هستی باشد.

نقش عشق مجازی

محبت و هوا باعث ایجاد علاقه گشته سپس وجد و عشق به وجود می‌آید که البته منشأ آن هوا و هوس و حُبّ مجازی می‌باشد. (انصاری، ۱۳۴۷: ۱۲۵)
سنایی، انسان را از این عشق بر حذر می‌دارد و لهو و هوس را دور از جایگاه رفیع عشق می‌شمرد:

لهو و هوس را همی، عشق شمرند خلق

عشق نه آنست، چیست، آنکه به هنگام توسست

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۳۳)

او با عنایت به آیه ۷۲ سوره احزاب معتقد است انسان ظلوم و جهول است و عشق و محبت الهی را قدر نمی‌داند و نمی‌شناسد:

آدمی زادهی ظلوم و جهول فضل حق را همی زند به فضول

(سنایی، ۱۳۸۳: باب اشکر و شکایت)

حکیم عشقی را که حقیقی نباشد گزند و آسیب می‌نامد و آن را مایه گناه و گمراهی دانسته و افتادن در ورطه این نوع عشق را به برگزیدن غمخانه تشبیه می‌فرماید:

آسیب عاشقی و غم عشق و گمراهی تا روی او بدید پس آن طرفه‌ها وزیب

غمخانه برگزید و ره عشق و گمراهی هر روز می برآرد نوعی دگر زجیب
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۲۳)

سنایی در جای دیگر عشق مجازی را مربوط به جسم خاکی انسان دانسته و عشق حقیقی
را به دل یا همان جان روحانی انسان مربوط می‌داند:

فرق کن در راه معنی کار دل، با کار گِل

کاین که تو مشغول آنی، ای پسر، کار است

(همان: غزل ۴۰)

عاشقی که عشق او حقیقی نباشد همیشه در این اندیشه به سر می‌برد که چگونه از وصال
معشوق خویش بهره‌مند شود و حداکثر تمتع را ببرد، او هرگز تکامل و تعالی معشوق را
نمی‌خواهد بلکه به فکر تملک و تصاحب محبوب بوده و تنها منافع خود را در نظر می‌گیرد.
(ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۷۶/۷)

عشق مجازی در عین نکوهیده بودن، گاه می‌تواند دریچه‌ای بسوی روشنایی و رسیدن به
عشق حقیقی باشد، عاشق در این مرحله توانسته از خود رها شده و به غیر بپردازد. برخی
عرفا نیز معتقدند عشق مجازی در واقع عشق به جسم نیست بلکه عشق به آن حُسن و
زیبایی تعبیه شده از ناحیه حضرت حق در آن جسم می‌باشد و در نهایت هر عشقی عشق به
حق است (داعی شیرازی، ۱۳۷۷: ۳۷). و این گونه است که عاشق می‌تواند از مرحله عشق
مجازی پا فراتر گذاشته و به سوی عشق حقیقی رهنمون شود. سنایی عشق مجازی را به
بازی تشبیه می‌کند و در جای دیگر آن را به «صورت عشق» تشبیه می‌نماید:

کار دل، بازای نگارینا زبازی درگذشت

شد حقیقت عشق و از حد مجازی درگذشت

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۶۵)

صورت عشق پوست باشد پوست

عشق بی عین و شین و قاف نکوست

(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ صفت عشق)

مراحل عشق از خود به خدا

شاید حکمت ایجاد عشق مجازی، آنگاه که آلوده به فسق و گناه نباشد، در این است که

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۳۹

دل عاشق از هموم مختلف پاک شده و همه هموم به هم واحد تبدیل گردد. (همدانی، ۱۳۹۰: ۳۴۰/۱) از نگاه سنایی، عاشق ابتدا باید بتواند از خودی خود دست شسته یا به عبارتی از خود گم شود تا به ملک معشوق باریابد:

تا با خودی - ارچه همنشینی با من - ای بس دوری که از تو باشد، تا من
در من نرسی تا نشوی از خود گم کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من
(سنایی، ۱۳۶۲، رباعی ۳۱۴)

و در جای دیگری حکیم چنین می‌فرماید:

تا در ره عشقِ دوست، چون آتش و آب از خود نشوی نیست به هستی نرسی
(همان، ۳۹۸)

باطن عاشق و هویت او عین ظهور معشوق است چون عشق و عاشق از جلوه و تجلی و ظهور معشوق پدید آمده و عاشق اگر عاشقی کند و توان رسیدن به معشوق را در خود ببیند، آن جا که رسد دیگر خود را نمی‌بیند (فرغانی، ۱۳۷۵: ۳۵) و فقط معشوق بر وی تجلی می‌یابد و همه هستی خود را در هستی معشوق می‌یابد.

حکیم سنایی در این مورد چنین می‌فرماید:

جمالت کرد جانا هست ما را جلالت کرد ماها پست ما را
دل آرام، نگارا چون تو هستی همه چیزی که باید، هست ما را
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۲)

چون مات بُردِ ماست همه کس حریف ماست

و آن جا که نیستی ست، همه عین هست ماست

(همان، غزل ۲۹)

گاه سیر عاشق در سلوک عشق الهی، با جذبه جرقه زیبایی انسانی آغاز شده و عاشق در این مسیر آبدیده گردیده و با دلی زلال و صاف در وادی عشق الهی که وادی پر خطری است قدم می‌گذارد (کرمانی، ۱۳۶۶: ۷۶) و طالب یافتن معشوق حقیقی و فطری خویش می‌گردد و «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي» (قیصری، ۱۳۷۵: ۵۲۲) را سرلوحه مسیر خویش می‌سازد:

چو طالب باشم اندر راه معشوق طلب کردن بُود راه عبادات
(سنایی، ۱۳۶۲، غزل ۷۲)

با توجه به این که هر اندازه عاشق، معشوق را بیشتر بشناسد عشق افزون می‌گردد، می‌توان گفت عشق حقیقی معرفت خداست که از میان تمام خلایق به انسان تعلق دارد. طلب خداوند در هیچ فردی از موجودات عالم نیست مگر انسان و معرفت خداوند نیز مخصوص انسان می‌باشد و انسانی که به نهایت می‌رسد و انسان کاملی می‌گردد عالم می‌شود و عادل. و معرفت خداوند جز در انسان عالم و عادل نمی‌باشد. (نسفی، ۱۳۸۶: ۱۴۵) نظر حکیم سنایی نیز جز این نیست:

عشق هیچ آفریده را نبود عاشقی جز رسیده را نبود
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ ذکر عشق)

حکیم، کامل‌ترین پیموده‌ی راه عشق را، که در شب معراج به لقای دوست دعوت شد و به بارگاه با عظمتش بار ریافت چنین توصیف می‌کند:

ز خود تا گم نگردی باز، هرگز نیست این ممکن

که بینی از ره حکمت، جمال حضرت سلطان

نه سید بود کز هستی شبی گم شد درین منزل

رسید آن جا کز او تا حق کمانی بود و کمتر زان

(سنایی، ۱۳۶۲: قصیده ۱۳۶)

حکیم معتقد است عاشق زمانی می‌تواند عاشق واقعی باشد که بتواند از تعینات دنیوی چشم بپوشد و آرزوی او، فنای در معشوق و جان دادن در مقابل او باشد:

گفت کآخر بوقت جان دادن خنده‌ات از چیست وین خوش استادن؟

گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند

عشق را رهنمای وره نبود در طریقت سر و کله نبود

(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ ذکر عشق)

فنای در عشق عین بقاست «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق» (حافظ، ۱۳۸۵: غزل ۱۱) عاشق واقعی هرگز ترسی از مرگ ندارد و عاشقی عین زندگانیست و مرگی

در آن راه ندارد:

چون بترسی همی زمردن خویش عاشقی باش تا نمیری بیش
که اجل جان زندگان را بُرد هر که از عشق زنده گشت نمرد
آتش بار و برگ باشد عشق ملک الموت مرگ باشد عشق
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ صفت عشق)

وی، در عین حال، انسانی را که در وادی عشق قدم نهاده، به زنده مُرده تشبیه می‌کند یعنی انسانی که در ظاهر نفس می‌کشد اما روح او از عالم عشق بیخبر است، پس در واقع در عین داشتن جسم زنده، روح او مرده است و تا زمانی که سالک طریق عشق نشود از زندگان نخواهد بود، و باید بداند برای طی طریق اِلٰی الله ابتدا باید دست از تعلقات دنیا بشوید و پای پیش بگذارد:

زان پیش که نوبت به سر آید تو در آن کوش

تا مرده‌ی زنده شوی ای زنده‌ی مرده
(سنایی، ۱۳۶۲: قصیده ۱۶۵)

حکیم، عاشق را به نیست گشتن از هستی خویش دعوت می‌کند و در این راه، توصیه به ایستادگی و استقامت می‌فرماید و هر آن چه غیر خداست را فانی می‌داند:

چون تو از بود خویش گشتی نیست کمر جهد بند و در راه ایست
در رهش خوانده عاشقان برجان آیه «کل من علیها فان»
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۱ توحید)

حکیم معتقد است عشق خونریز است و سر بُرو عاشقی که سر خویش به پای معشوق می‌افکند سروری و برتری را برای خود رقم می‌زند.

دلبر جان ربای، عشق آمد سر بُر و سر نمای، عشق آمد
(همان، باب ۵ ذکر عشق)

سر علامت هستی و تعین است و وصال آنگاه میسر می‌گردد که عاشق نمانده باشد. سر بریده وصف عاشق جان باخته بوده و بقول حکیم، عشق، راز خود را به چنین عاشق سر باخته‌ای باز خواهد گفت و بس:

عشق با سر بریده گوید راز زانکه داند که سر بُود غماز
(همان)

او عاشقان را به اخلاص و یقین فرا می خواند و از غفلت بر حذر می دارد و چشم پوشی
از جان و تن و هر آن چه تعلقات و تعینات دنیوی می باشد را، منزل اول عشق می داند:

بر بساط عاشقی از روی اخلاص و یقین
چون بازی جان و تن مقصود آنگه حاصل است
زینهار از روی غفلت این سخن بازی مدان

زان که سر در باختن در عشق اول منزل است
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۴۰)

عاشقی که سر خویش در راه معشوق ببازد به جایگاه رفیعی دست می یازد و به لقاء
محبوب نائل می گردد، جایی که وی بدانجا تعلق دارد، دوگانگی در آن راه نخواهد یافت و
عشق و عاشق و معشوق همه یکی خواهند بود و متحد:

عشق هم عاشق است و هم معشوق عشق دو رویه نیست یک روئیست
(همان، غزل ۵۴)

ویژگی های عاشق و معشوق

نشانه های عاشقی

الف - یکی از ویژگی های بارز عاشق، اشتیاق دیدار و لقای محبوب یا معشوق است
(محمدی وایقانی، ۱۳۸۱: ۳۱۲). و چه بسا این اشتیاق که با انتظار وصل همراه است بسیار
سخت بوده و تحمل جدایی از معشوق بسیار دشوار باشد، حکیم معتقد است اشتیاق عاشق
وقتی به اوج برسد تحملی برای او باقی نمی ماند و مانند حضرت موسی که عنان صبرش از
کف رفت، خواهد شد:

موسا چون مست گشت عربده آغاز کرد صبر به غایت رسید، وقت تجلای توست
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۳۵)

به عقیده وی عاشق مشتاق همیشه از ناحیه معشوق در رنجش خاطر است و شاید هیچ
سلامتی برای عاشقان رقم نخورده است:

چند رنجانی نگارا، این دل مشتاق را یا سلامت خود مسلم نیست مر عشاق را
(همان، غزل ۱۱)

حکیم معتقد است عاشق تا زمانی که به وصل معشوق نرسد همچنان افسرده است و غمگین و مشتاق. ملاقات عاشق و معشوق در مقام فنا حاصل می‌گردد، پس با رسیدن به این مرحله، عاشق دیگر از غم‌ها رهیده و شادی وصال و لقای محبوب غم‌های او را پایان می‌بخشد:

عاشقی را یکی فسرده بدید که همی مُرد و خوش همی خندید
گفت کآخر بوقت جان دادن خنده‌آت از چیست وین خوش استادن
گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ ذکر عشق)

حکیم راه عشق را مسیری ناهموار می‌انگارد که عاشق با جان خویش این راه را هموار می‌کند. بازار عاشقی، جایی است که عاشق غم معشوق را می‌خرد و جان خویش را به بهای آن می‌پردازد:

نه هموارست راه عشق آنکس که با جان عشق را هموار دارد
غم جانان خرد و جان فروشد کسی کوره در این بازار دارد
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۹۷)

ب- سرگستگی و حیرانی، یکی دیگر از ویژگی‌های بارز عاشق است.

عاشق حقیقی که معشوق او خداست در هر چه قصد کند و در هر حالتی که باشد روی معشوقش برایش جلوه خواهد کرد، عاشقان خداوند سزاوارترین عشاق برای سرگردانی و حیرانی‌اند. (ابن عربی، ۱۳۸۰: ۱۰۴) حکیم سنایی معتقد است عاشق واقعی از هجران معشوقش آن چنان سرگشته است که شب و روزش بهم ریخته و زندگی‌اش تیره و تار می‌گردد:

شد گشت زهجران دلفروزم روز شب نیز شد از آه جهان سوزم روز
شب روشنی و تیرگی از روز و شبم اکنون نه شبم شب است و نه روزم روز
(سنایی، ۱۳۶۲: رباعی ۲۰۵)

از نگاه حکیم هر که مشتاق عشق الهی گشت، آوارگی حاصل اوست و کسی که در جستجوی او باشد حیران است و سرگشته:

هر که شد مشتاق او، یکبارگی آواره شد

هر که شد، جویای او در جان و دل منزل نکرد

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۴۲)

عاشق چنان سرگشته است و حیران که گویی اطراف خود را نمی‌بیند یا به قول حکیم گویی ذره‌ای بینایی در دیدگان او باقی نمانده است:

چشمه‌ی خورشید را از ذره شناسم همی نیست گویی ذره‌ای در دیده بینایی مرا

(همان، غزل ۱۶)

و نهایتاً حکیم آرامش و شادمانی را زمانی برای عاشق ممکن می‌داند که وصال معشوق برایش حاصل شود:

شادی و آرام نبود هر که را وصل تو نیست

هر که را وصل تو باشد هر چه باید جمله هست

(همان، غزل ۴۲)

ج- ویژگی دیگر عاشق دلگیری و دلتنگی اوست، این دلتنگی دلیل خاصی جز عاشقی ندارد و دارویی جز وصال برای آن نیست و این دلتنگی و غم و اندوه حاصل از آن، عاشق را به طریق فنا رهنمون می‌گردد. (ابن عربی، ۱۳۸۰: ۱۰۴) حکیم سنایی از این دلتنگی و دلگیری به آتش تعبیر می‌کند و درهای بلا را بروی عاشق گشوده می‌داند:

عشقا تو در آتشی نهادی ما را درهای بلا همه گشادی ما را

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

عاشق در نگاه حکیم پر درد است و گریان و هیچ چیزی جز وصال معشوق نمی‌تواند دردهای او را تسکین دهد:

چون چهره‌ی تو ز گریه باشد پردرد زنه‌ار، به هیچ آبی آلوده مگرد

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۴۵

کاندر ره عاشقی چنان باید مرد کز دریا خشک آید و از دوزخ سرد
(همان: ۱۵۰)

از دیدگاه وی عاشق درونی پر درد و سوزناک دارد و چون آه بر کشد آه او سوزاننده
است و آتش گون:

در ده پسر را می مروق را یاران موافق موفوق را
زان می که چو آه عاشقان از تف انگشت کند بر آب زورق را
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۰)

ویژگی های معشوق

الف- در نگاه محی الدین، حقیقت مطلوب عاشقان یا همان معشوق می تواند صورت های
گوناگون یا مظاهر متعدد داشته باشد حال آن که (معشوق واقعی) همچنان یگانه در پشت
پرده ای این جلوه ها مستور می ماند. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹۱)

حکیم سنایی نیز بر همان اعتقاد شیخ اکبر است و می فرماید:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد آن روز زمانه را زبون خواهی کرد
گر خسن و جمال زین فزون خواهی کرد یا رب چه جگرهاست که خون خواهی کرد
(سنایی، ۱۳۶۲: رباعی ۱۳۲)

حکیم معشوق را دارای جمال و کمال متعالی دانسته و فرمان او را تکیه گاه عاقلان
می خواند. او عاشقان را مدیحه سرای معشوق و عشق حقیقی را که لایق معشوق باشد از هوا
و هوس بدور دانسته و ساحت پاک عشق را خاص معشوق حقیقی می شمارد:

این چه جمالست و ناز کز تو در ایام توست

وین چه کمالست با زکز شرف نام توست

تکیه گاه عاقلان لطف به تقدیر توست

تربیت عاشقان ناز به اندام توست

لهو و هوس را همی عشق شمرند خلق

عشق نه آنست هست آن که به هنگام توست

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۳۳)

حکیم می فرماید قهر چنین معشوقی بسیار گدازنده بوده و لطف او شامل حال بینوایان درگاهش گشته و نواز شگر آنان خواهد بود:

قهر او نازنین گدازنده لطف او بینوا نوازنده
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۱ شکر و شکایت)

سودای چنین معشوقی عقل را مجنون و عشق او دل را پر خون می کند و شوق دیدار و وصالش اندوه و درد به ارمغان می آورد، به عبارت حکیم:

سودای تو عقل را چو من مجنون کرد عشق تو، چوساغر، دل من پر خون کرد
شوق که چوشحنه ای است در مُلکِ خرد هر چیز که یافت جز غمت بیرون کرد
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۹)

ب- شیخ اکبر معشوق را دارای فطرتی پاک و طبع و طبیعتی دست نخورده می داند که با هیچ کس پیوند نمی خورد و همیشه بکر و تازه خواهد ماند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹۲). حکیم سنایی نیز هیچ کس را هم رنگ معشوق نمی داند و برای وی جایگاهی بس رفیع و دست نیافتنی قائل است:

من به رنگ تو ندیدم هیچ کس را در جهان

بر تو عاشق باد هرکو در جهان هم رنگ توست

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۳۴)

همچنین لقاء یار و دیدار معشوق را بر دیده ی عاشق روا نمی پندارد:

آتش در زن زکبریا در کویت تاره نبرد هیچ فضولی سویت
آن روی نکو زما پیش از مویت زیرا که به ما دریغ باشد رویت
(سنایی، ۱۳۶۲: رباعی ۱۰۲)

از سوی دیگر حکیم معشوق را به خورشید تشبیه می کند و عاشق را به ذره که وجود و حیات ذره به وجود خورشید بسته می باشد و بی خورشید ذره ای در کار نخواهد بود:

خورشید تویی و ذره مائیم بی روی تو روی کی نمائیم

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۴۷

تا کی به نقاب و پرده؟ یک ره از کوی بر آی تا بر آئیم
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۲۷۱)

ج- در نگاه حکیم سنایی معشوق از حُسن و جمال بی نهایت برخوردار است و از آن روست که درد و غم عاشق را نیز نهایی نیست و این اشتیاق بی نهایت منجر به غرق شدن عاشق در معشوق و هم صفت شدن یا یکی شدن آن ها می گردد:

حُسن معشوق را چو نیست کران درد عشاق را نهایت نیست
هر که عاشق شناسد از معشوق قوت عشق او به غایت نیست
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۵۷)

فنای عاشق در معشوق از ویژگیهای بارز معشوق از دیدگاه محی الدین می باشد. جلوه پر فروغ معشوق بر عاشق نمایان شده و امان و قرار از وی می رباید و عاشق چنان در اُنس جمال معشوق غرق می گردد که از جسم و جان غافل شده و با معشوق خویش یگانه می گردد. (ابن عربی، بی تا: ۳۱۵) عاشق در مقام فنا به ملاقات معشوق می رود پس باید شاد باشد و خندان و در طریقت عشق یعنی راه و رسم عاشقی که منجر به فناى عاشق و وصول به معشوق می شود پروای جان و مقام نیست. (امیری فیروزکوهی، ۱۳۷۴: ۱۱۲)

عاشقی را یکی فسرده بدید که همی مُرد و خوش همی خندید
گفت کآخر بوقت جان دادن خنده آت از چیست وین خوش استادن؟
گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند
عشق را رهنمای و ره نبود در طریقت سر و کله نبود
(سنایی، ۱۳۸۳: باب ۵ ذکر عشق)

د- صحو بخشی بعد از سکر، یکی دیگر از ویژگی های معشوق است که عاشق را به وادی احدبینی رهنمون می گردد. شیخ اکبر معتقد است جان پاک انسان می تواند به شهود یگانگی نائل شود. او می گوید با این که با معشوق خویش سخن می گویم، سخن من غیر از گفته او نیست و این عبارت ها و سخنان اوست که بر زبان من جاری می شود و تجلی اوست که به والاترین و زیباترین شکل ظهور یافته و هر گونه کثرت و دوگانگی را از بین برده است. (ابن عربی، بی تا: ۳۱۵) حکیم سنایی نیز این چنین بر این عقیده صحه می گذارد:

تو یکی گرد و دل برآر و ببین در دل تو غم دو تایی نیست
چون به جایی رسی که جز تو شوی بعد از آن حال جز خدایی نیست
تو مخوانم سنایی ای غافل کاین سخن‌ها به خود نمایی نیست
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۸۴)

از دیدگاه حکیم اگر عاشق و سالک بتواند از جسمانیت خود بیرون رود، آن گاه به مقام وحدت و یکی شدن با معشوق بار خواهد یافت و در منزل بعد می‌تواند با تکیه بر عقل و حکمت به صحو بعد از سکر رسیده و مسیر طی شده را به راه روشنی برای خویشتن تبدیل کند و همواره در این طریق سیر نماید و چون دیده‌ی عقل او از چشمه‌ی لایزال وحدانیت روشن گردیده به مقامی می‌رسد که می‌تواند بر روی همه‌ی هستی‌ها و جسمانیات و ماسوی پا گذاشته و فقط شاهد شهود خویش باشد:

چو زین سودای جسمانی برون آیی تو آنگاهی
به راه وحدت از حکمت علامتهای بیضا کن
ره وحدانیت چون کرد روشن‌دیده‌ی عقلت
به نقش مهر هستی‌های حسی صورت لاکن
سرحرف شهادت لا از آن معنی نهاد ایزد
چو حرف لا اله گفتی به الا... مبدا کن
(همان: قصیده ۱۴۸)

آثار عشق

الف- یکی از آثار عشق، ایجاد تحول در اخلاق و رفتار عاشق می‌باشد. بسیار دیده شده که شخص پس از عاشق شدن از لحاظ شخصیت و رفتار کاملاً دگرگون شده و همه هم و غم او رسیدن به معشوق و جان نثاری در راه او گردیده است. علاوه بر تحول در اخلاق و صفات، عشق در عقیده و مرام عاشق نیز دگرگونی فراوانی ایجاد می‌کند (ابراهیمیان، ۱۳۸۳: ۸۸). حکیم سنایی عاشق را گر چه در میان مردم به سادگی و خامی مشهور باشد، انسانی وارسته و پخته می‌داند که طی طریق عشق و تحمل دشواری‌های آن این پختگی را برای او به ارمغان آورده است، و نیز اگر چه عاشق از نظر مردم از عوام باشد در نگاه سنایی از خواص به شمار می‌رود و این همان تأثیر شورانگیز عشق بر جان عاشق است و بس:

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۴۹

هر که در عاشقی تمام بُود پخته خوانش اگر چه خام بُود
آنکه او شاد گردد از غم عشق خاص دانش اگر چه عام بُود
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۴۷)

به عقیده وی تمام منیت و غرور عاشق در رویارویی با معشوق فرو می‌ریزد و به تمنای وصال تبدیل می‌شود و از آن نیز فراتر رفته، تمنای وصال معشوق را ورای حد خود می‌داند:

من کیم کاندیشه‌ی تو هم نفس باشد مرا یا تمنای وصال چون تو کس باشد مرا
(همان: غزل ۱۵)

ب- تلطیف سرّ از دیگر آثار مورد توجه عشق می‌باشد. ایجاد رقت و رفع غلظت و خشونت از روح آدمی و به عبارت دیگر تلطیف عواطف و همچنین توحید و تمرکز و از بین بردن تشّت و تفرق نیروها از آثار عشق است. (مطهری، بی تا: ۴۵) در نگاه حکیم کار دشوار عاشقی با نیروی محبت بر دل و جان عاشق آسان می‌شود و لطافتی که از محبت در دل و جان عاشق پدید می‌آید او را در تحمل دشواری‌ها یاری می‌رساند:

گرچه دشوار است کار عاشقی از بهر دوست

از محبت بر دل و جان رخت عشق آسان کشد

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۲۱)

از سوی دیگر عشق در نهاد انسان صفات شاکر بودن و صابر بودن و غیور بودن را ایجاد می‌نماید:

در بلا چندی بماند صابر و شاکر شود داغ غیرت برنهد چون رغبتش با آن بود

(همان: قصیده ۵۸)

ج- از دیگر آثار عشق در انسان ترک دل‌بستگی‌هاست. عشق انسان را وا می‌دارد که از هر چه غیر معشوق است دل بر کنده و تمام خواسته‌ها و امیال و آرزوهایش به یک نقطه (معشوق) تمرکز یابد. (ابراهیمیان، ۱۳۸۳: ۸۹)

حکیم افکار عاشق را متمرکز در معشوق می‌داند و آن را که دل در گرو خواب و خورد و تخت و ملک و سیم و زر دارد از ساحت پاک عاشقی بدور می‌داند و مذمت می‌کند و عشق بازی حقیقی را در شأن کسی می‌داند که از جان خود در راه معشوق بگذرد و قربانی

راه عشق شود:

عاشقی بر خواب و خورد و تخت و ملک و سیم و زر
شرم بادت ساعتی دل چند جا مهمان بود
عشقبازی زبید آن کس را که جان بازده عشق
ذبح اعظم جان او را دیت قربان بود
(سنایی، ۱۳۶۲: قصیده ۵۸)

او به روشنی، سکونت در وادی عشق را در گرو جدایی از علایق و دلبستگی‌های دنیوی
می‌داند:

از علایق‌ها جدا گردیم و ساکن تر شویم بر بساط نیستی یک چند گاهی دم زنیم
(همان: غزل ۲۳۲)

د- فیاض بودن و الهام بخش بودن یکی دیگر از آثار عشق می‌باشد.
عشق نفس انسان را کامل کرده و استعدادهای باطنی او را شکوفا می‌سازد، از نظر قوای
ادراکی الهام بخش است و از نظر قوای حسی، اراده و همت را تقویت می‌نماید (مطهری،
بی‌تا: ۴۶). از نظر حکیم سنایی نیز عشق فیاض است و بخشش‌گر و از دولت عشق انسان به
هر چیزی که بخواهد خواهد رسید و در سیر این طریق به هر دو عالم دست خواهد یافت:

دل آرام، نگارا چون تو هستی همه چیزی که باید هست ما را
شراب عشق روی خرمت کرد بسان نرگس تو مست ما را
اگر روزی کف پایت ببوسم بود بر هر دو عالم دست ما را
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۲)

اگر خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید: «بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود - این
همه قول و غزل تعبیه در منقارش» (حافظ، ۱۳۸۵: غزل ۲۷۷) شاید برداشت او در نوشتن این
بیت از قول حکیم سنایی بوده است که در رابطه با فیاض بودن عشق می‌فرماید:

تا گل لعل روی بنمو دست بلبل از خرمی نیاسودست
(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۳۲)

تحلیل نقش عشق در عرفان اسلامی از منظر سنایی / ۵۱

ه - «فنا» یکی دیگر از آثار عشق و شاید مهمترین آن ها باشد، عاشق هنگام غلبه عشق، دچار نوعی فنای استهلاکی می شود، یعنی با این که شخصیت وی نابود نمی گردد، با این حال معشوق چنان بر روح و جان او تسلط یافته و در او حضور می یابد که سراسر هستی و وجود او را زیر استیلای قاهری خویش قرار می دهد (صبور، ۱۳۸۰: ۳۵۹). حکیم سنایی معتقد است تا زمانی که عاشق خودی خود را از میان بر نداشته به لقاء معشوق دست نخواهد یافت:

تا با خودی - ارچه همشینی با من ای بس دوری که از تو باشد تا من
در من نرسی تا نشوی از خود گم کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)

او هستی واقعی را در نیستی تعینات و تعلقات دنیوی می بیند و معتقد است تا زمانی که خط نیستی بر همه تعینات و تعلقات کشیده نشود، هستی واقعی بروز و ظهور نخواهد یافت:

تا در ره عشق دوست، چون آتش و آب از خود نشوی نیست، به هستی نرسی
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۵)

دل به تحفه هر که او در منزل جانان کشد

از وجود نیستی باید که خط بر جان کشد

(سنایی، ۱۳۶۲: غزل ۱۲۱)

تا کی اندرانجمن دعوی زهجو و وصل یار نیست شو در راه تا هم وصل و هم هجران بود
(همان: قصیده ۵۸)

نتیجه گیری:

سنایی با وجود آن که در آثارش قصد تحلیل نقش عشق را به طور مستقل نداشته است ولیکن او نیز در بینش عرفانی اش عشق را عامل اصلی در خلقت و آفرینش، معرفی نموده که ساری و جاری در همه خلقت می باشد. در مسیر کمال و صعود الی الله نیز عشق و محبت است که انسان را به بالا می برد. البته از عشق انسانی و عشق به مظاهر دنیوی، به عشق مجازی تعبیر می کند و در اکثر موارد آن را هوی و هوس می داند، ولی می تواند گذرگاهی برای رسیدن به عشق حقیقی باشد. شاید حکمت ایجاد عشق مجازی، آن گاه که آلوده به فسق و گناه نباشد، در این است که دل عاشق از هموم مختلف پاک شده و همه

هموم به همّ واحد تبدیل شود و این گونه وابستگی‌های عاشق کم شده و ارتقاء به مراحل بالاتری از عشق برای او ممکن گردد. در نگاه سنایی، عاشق باید بتواند از خودی خود دست شسته یا به عبارتی از خود گم شود و به مرتبه نیست گشتن از هستی خویش رسد تا به ملک معشوق باریابد. چرا که هر آن چه غیر خداست را فانی می‌داند. عشق حقیقی زندگی و حیات واقعی است. عاشق با نیست گشتن از خود و استقامت بر آن، فانی در معشوق می‌شود. عشق خونریز است و راز خود به عاشق سر باخته بیان می‌کند، چرا که سر علامت هستی و تعین است.

سنایی نشانه‌های عاشقی را شوق بسیار در وصال، غم دوری و فراق از معشوق، سرگشتگی، حیرانی و آوارگی معرفی می‌کند. در بیان وی این عشق، معشوق حقیقی را سزد که از حسن و جمال و کمال بی نهایت برخوردار است. عشق، عاشق را در همه مراحل سیر و سلوکی متحول و دگرگون ساخته، سر او را تلطیف بخشیده، و تحمل دشواری‌ها و ترک دلبستگی‌ها را بر وی ممکن می‌سازد. از منظر وی اگر عاشق و سالک طریق بتواند از جسمانیت خود بیرون رود، به مقام وحدت و یکی شدن با معشوق بار خواهد یافت و دیده عقل او از چشمه‌ی لایزال وحدانیت روشن گردیده به مقامی می‌رسد که می‌تواند بر روی همه‌ی ماسوی پا بگذارد و فانی در حق گردد.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابراهیمیان، حسین، سیری در سلوک عارفان، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳.
- ۳- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت: دار الصادر، بی تا.
- ۴- -----، مدرسه عشق (ترجمه و تنظیم بخش‌هایی از فتوحات مکیه)، ترجمه: محمد تحریرچی، ویرایش خدامرادمردیان، تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۸۰.
- ۵- امیری فیروز کوهی، امیربانو، خلاصه حدیقه حکیم سنایی غزنوی، تهران: نشر زوار، ۱۳۷۴.
- ۶- انصاری، خواجه عبدالله، رسائل، تحقیق و تصحیح وحید دستگردی و سلطان حسین گنابادی، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۴۷.
- ۷- داعی شیرازی، شاه، نسایم گلشن، تصحیح و تحقیق پرویز عباسی داکانی، تهران: نشر الهام، ۱۳۷۷.
- ۸- بقلی شیرازی، روزبهان، عبهر العاشقین، تصحیح محمد معین، تحقیق هانری کربن، تهران: نشر منوچهری، ۱۳۶۶.
- ۹- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان حافظ، تحقیق و تصحیح محمدقزوینی و قاسم غنی، تهران: نشر زوار، ۱۳۸۵.
- ۱۰- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تحقیق و تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۱- -----، دیوان سنایی غزنوی، مقدمه و فهرست محمدتقی مدرس رضوی، تهران: نشرسنایی، ۱۳۶۲.
- ۱۲- -----، طریق التحقیق، به کوشش: علی محمد موذنی، تهران: نشر آیه، ۱۳۸۰.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، در اقلیم روشنایی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۵.
- ۱۴- -----، تازیانه‌های سلوک، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۲.
- ۱۵- صبور، داریوش، ذره و خورشید، تهران: زوار، ۱۳۸۰.
- ۱۶- طباطبایی، فاطمه، سخن عشق، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
- ۱۷- فرغانی، سعیدالدین، مشارق الدراری، تحقیق و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۱۸- قیصری، داوود، رسایل قیصری، تحقیق و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: موسسه پژوهش و حکمت ایران، ۱۳۸۱.

- ۱۹- -----، شرح فصوص الحکم، تحقیق و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۲۰- کرمانی، اوحد الدین، دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، تحقیق و تصحیح احمد ابومحبوب، تهران: سروش، ۱۳۶۶.
- ۲۱- محمدی وایقانی، چشمه بقا، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاداسلامی، ۱۳۸۱.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، جاذبه ودافعه علی علیه السلام، قم: انتشارات صدرا،
- ۲۳- موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلوه، تهران: موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- ۲۴- ملاصدرای شیرازی، محمدبن ابراهیم، حکمت متعالیه فی الاسفار الاربعه، قم: چاپخانه حیدری، ۱۳۸۳ق.
- ۲۵- نسفی، عزیزالدین، کشف الحقایق، تحقیق و تصحیح احمد مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۲۶- همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف، ترجمه: حسین استاد ولی، تهران: حکمت، ۱۳۹۰.